

مذکور قبل از ۶۹۸ بوده است و بالضرورة بعد از ۲۱ رجب ۶۹۷ یعنی در ۶۹۷ بالبداهه، چه اگر چه عقلاً ممکن است در اوایل ۶۹۸ باشد ولی چون این قول را هیچ هیچ کس نگفته و همه یاسبع و تسعین و ستمائة یا تسع و تسعین و ستمائة گفته اند باجماع مرکب این احتمال یعنی ۶۹۸ باطل است بالضرورة قبیح المطلوب که نصب وزیرین مذکورین بوزارت غازان در سنه ۶۹۷ بوده است نه ۶۹۹ و هوالمطلوب لله الحمد.

رقبات :

- و صاف ۱۶۱ ،
- مقاله من بر نفثة المصدور ص
- حواشی جهانگشا ج ۳ ،
- ممدوحین سعدی .

رقص :

«تواجد» [= رقص] کردن حضرت رسول بر دو شعری با اصحابش بدرجه که ردا مبارک از دوش آن حضرت افتاد (عوارف المعارف ۲ : ۲۵۴ و دبستان المناهب ص) ، ولی خود مؤلف بعدها میگوید که در صحت این حدیث حرف است .

روح بن زنباع :

بفتح راء بضبط قلم در لسان العرب (در زب ع ص ۳) .

حرف ((ز))

ز

زبدة الآثار :

بتر کی در تاریخ شیبانیہ ماوراء النہر تالیف علی نصر اللہی نامی در حدود سال ۱۳۶۹
کہ بقول مر گلیوٹ نسخہ منحصر بفردی است و در ملک سر ریچارد برن Burn است
(رجوع بدفتر سپتامبر ۱۹۳۰ ص ۵ ببعد)

زبدة التواریخ :

- غیر زبدة التواریخ های معروف (یعنی غیر زبدة التواریخ حافظ ابرو ، و
زبدة التواریخ عبدالله کاشانی ، و زبدة التواریخ سید صدر الدین در تاریخ سلجوقیہ) ،
این یکی در تاریخ صفویہ است (تاریخ سر جان ملکم ص ۱۷۷ و ۱۸۳ و ۱۹۰ و
شرحکی از آن) .

- در فهرست کتب مرحوم براون نیز نام دو زبدة التواریخ برده شده است
(ص ۱۰۰ و ۱۰۳) ، غیر سه زبدة التواریخ مذکور در فوق مابین القوسین ، و شاید یکی
از این دو زبدة التواریخ همان باشد کہ در تاریخ سر جان ملکم کما مر اشارہ بدان شده
است (باید درست دقت شود)

- در مرآة البلدان یا منتظم ناصری نیز گویا نام يك زبده التواریخی کہ گویا
در تاریخ صفویہ است و شاید همان زبدة التواریخ مذکور در تاریخ ملکم باشد ذکر شده
است (بدقت مراجعہ شود) .

- يك زبدة التواریخ بتر کی نیز در فهرست کتابخانہ وینہ از فلوگل موجود است .
- و چهار زبدة التواریخ دیگر نیز در فهرست ہم از ریو مذکور است .

- ايضاً يك زبدة التواريخ در فهرست پرچ نمره 471 <ذکر شده است> .

زبدة التواريخ حافظ ابرو:

(که ظاهراً بتصريح مجمل فصیحی و بتصريح بعضی اسم اصلی آن مجمع التواريخ بوده).

زبدة التواريخ حافظ ابرو یعنی عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشيد خوافی (نه هروی) كما قاله حاجی خلیفه بتبع مطلع السعدين و حبيب السير، و نه لطف الله كما قاله المؤلفون المذكورون ايضاً) متوفی در زنجان در سنه ۸۳۴^(۱) علی المشهور یا ۸۳۳^(۲) بقول مجمل فصیحی (تاریخ ادبیات براون ۳: ۴۲۶). این منقسم است بر حسب تقسیم خود مؤلف بچهار ربع:

ربع اول - در تاریخ عالم از بدو خلقت الی ابتدای احوال حضرت رسول، یعنی تواریخ انبیا و سلاطین قدیم ایران قبل از اسلام.

ربع ثانی - مشتمل است بر چهار باب: باب اول در احوال حضرت رسول، باب ثانی در احوال خلفای راشدین، باب سوم در تاریخ بنی امیه، باب چهارم در تاریخ بنی عباس تا انقراض ایشان بدست هولاکو.

ربع ثالث - که ظاهراً فقط و منحصرأ در استانبول موجود است و آنهم مسوده گونه و بخطوط مختلفه محتوی است بر تاریخ طبقات مختلفه سلاطین اسلام و منقسم است به: قسمت اول در تاریخ طاهریان و دیالمه و غزنویه و سلجوقیه و اتابکان و غوریه و «ملاحده» و خوارزمشاهیان، قسمت دوم در تاریخ مغول الی سنه ۷۳۶ [یعنی الی وفات ابوسعید].

ربع رابع - [بر حسب تصریح نسخه نمره 38 استانبول (از فهرست Tauer) همین ربع رابع از این کتاب است که موسوم است بزبدة التواريخ بایسنقری و مجموع ارباع از بعه كما قلنا گویا موسوم بوده است بمجمع التواريخ] محتوی است بر تاریخ تیمور

و شاهرخ و منقسم است نیز بدو قسمت : قسمت اول در تاریخ امیر تیمور گورکان از مبدأ ولادت او در [۲۵ شعبان] سنه ۷۳۶ الی وفات او در تاریخ ۱۷ شعبان سنه ۸۰۷^(۱) ، قسمت دوم محتوی است بر وقایع عهد شاهرخ از مبدأ جلوس او در سنه ۸۰۷ الی سنه ۸۳۰ که آخرین واقعه مذکوره در آن باین سنه بتصریح عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین در حوادث همین سال ختم میشود و نیز بطبق نسخه از نسخ استانبول که صریحاً همین تاریخ را برای اختتام تألیف دارد بحر و فجل ضل* [= ۸۳۰]. پس آنچه در فهرست رزن است که تاریخ تألیف زبدة التواریخ بایسنغری در سنه ۸۲۶ بوده لابد مقصود مؤلف یعنی حافظ ابرو تاریخ تألیف ربع اول و ثانی کتاب بوده است که فقط همین دو ربع در پترزبورغ موجود است [= نسخه C] و بارن رزن اصلاً از وجود نسخه کاملی از این کتاب که در استانبول موجود است و تاریخ اتمام تألیف را کما قلنا صریحاً در آنجا سنه ۸۳۰ دارد خبر نداشته است .

نسخ زبدة التواریخ حافظ ابرو

دوره کامل آن یعنی جمیع ارباع اربعه آن جز در استانبول آنهم مطلقاً از نسخ کتابخانه های مختلف آنجا گویا در هیچ کتابخانه دیگری موجود نیست (رجوع به Tauer نمرات 36 - 40) ، ولی مجلدات متفرقه کتاب در کتابخانه های مختلفه جسته جسته پیدا میشود از قبیل :

- کتابخانه مجلس : (ربع ثانی) ،

- و کتابخانه امپریال پوبلیک پترزبورغ ربع اول و ثانی (فهرست رزن از

ص ۵۲ ببعد) ،

- و کتابخانه ملی پاریس : فهرست بلوشه نمره ۲۷۰ (ربع اول فقط ، اگر بقول

۱- اصل : ۷۰۷ ، که بی تردید سهو القلم است . (۱.۱)

* - که تاریخ کار خوردن شاهرخ است در هرات از دست لری و آخرین

واقعه ایست که بتصریح مطلع السعدین در زبدة التواریخ مسطور است .

بلوشه اعتماد کنیم که قطعاً باید جمیع حرفهای او با کمال احتیاط تلقی شود و باید خود نسخه معاینه شود،

– و نیز همان کتابخانه نمره ۲۲۸۴ (ربع یا بعبارۀ بلوشه جزء – partie – اخیر آن فقط، باید حتماً نسخه را شخصاً معاینه کرد چه ممکن است اصلاً کتابی دیگر باشد)،

– کتابخانه خصوصی مرحوم براون ص ۹۲ «فهرست آن» : ربع ثانی فقط،

– کتابخانه موزه بریتانیه (ذیل فهرست ریو ص ۱۶–۱۸) : ربع اول فقط که

بعینه بتصریح ریو مطابق نسخه C پترزبورغ است [یعنی تا نیمه آنچه C حاوی ربعین

اول و دوم است و این نسخه حاوی ربع اول است] فقط مگر آنکه تاریخ

تألیف را اینجا بحقی سنه ۸۳۰ دارد صریحاً در صورتیکه در C که مقدمه ۸۲۶ داشت،

– در کتابخانه وینه قطعه بسیار کوچکی (فقط بیست ورق) حاوی حوادث

سنه ۶۲۴ الی ۶۴۷ هجری بترتیب سنین موجود است که با احتمال قوی و بسیار بسیار

قوی بلکه بنحو قطع و یقین قسمتی از ربع ثانی است از باب رابع آن یعنی از باب

خلفای عباسی آن، چه آن ربع است که بنظر میآید که بترتیب سنواتی باشد، ولی

محتمل است نیز با احتمال ضعیفی که جزئی از ربع ثالث از تاریخ خوارزمشاهیان باشد،

لکن این احتمال ضعیفی است کما قلنا.

– در کتابخانه ایندیاناپیس (نمره ۱۷۱) نسخه از یکی از تألیفات حافظ ابرو هست

که باسم «تاریخ شاهرخ» ثبت شده و البته احتمال میدهد که یکی از اجزاء زبدة التواریخ

باشد و نیز احتمال میدهد که کتاب مسالك و ممالك گونه حافظ ابرو باشد که در لندن

در ب م و در پترزبورغ (رزن ص) و در بدلیان نمره 33 – در هر کدام نسخه از آن

هست و این احتمال ثانی را اقوی میدانند. پس چون مشکوک است از آن بگذریم.

– از همه جا بیشتر و کاملتر و مهمتر در استانبول است که ۵ نسخه از این کتاب

دارند که گرچه هیچکدام به تنهایی کامل یعنی محتوی بر تمام ارباع اربعة این کتاب نیست

ولی از مجموع آنها بطور تلفیق نسخه کامل مکمل تمامی از زبدة التواریخ محتوی بر تمام

ارباع چهار گانه آن میتوان ترتیب داد (رجوع بفهرست Tauer نمرات 36 - 40) .
 - در فهرس کتابخانه‌های مصر و فاضلیه و معارف و برقه‌پور و برلین و لیدن و موصل
 و ایندیافیس (انظر ماذکر ناآفالشانه) و بدلیان و کمبریج (قطع نظر از نسخه خصوصی
 سابق الذکر مرحوم براون که فعلاً متعلق بجامعه کمبریج است) هیچ نسخه از این کتاب
 بر حسب تتبع اینجانب موجود نیست .

|| عجاله برای شرح نسبة شافی از آن و از دو نسخه اول و ثانی آن که اولی را
 بامر شاهرخ و ثانی را بامر بایسنغر تألیف نموده است رجوع کنید بمقاله بارتلد در
 دائرةالمعارف اسلامی ۲ : ۲۳۶^b ،

- و نیز بریو در اصل و در ذیل (رجوع بفهرست ابجدی آخر آن) .

- و بفهرست بارن و بیکتور رزن ص ۵۲ - ۱۱۱ که بدبختانه من ندارم ، و شرح
 اجمالی آنرا باز ریو نقل میکند (ذیل ص ۱۶^b) .
 - و بترکستان بارتلد ص ۵۴ حاشیه ۱ و ص ۵۵ ،

- بارتلد در دائرةالمعارف اسلامی سابق الذکر گوید که از زبدة التواریخ (نسخه دوم)

[گویا نسخه اول تاریخ حافظ ابرو موسوم بزبدة التواریخ نبوده است، علی ای حال
 يك نسخه از این نسخه اول در اسلامبول موجود است و بارتولد نمیگوید نامش چه بوده
 است] جز دو جلد اول و ثانی آن و قسمت دوم از جلد چهارم آن دیگر هیچ چیز
 باقی نمانده است [یعنی تمام جلد سوم و قسمت اول از جلد چهارم بکلی مفقود است یعنی بوده
 است و مفقود شده است نه اینکه هیچ تألیف نشده بوده است، چه عبدالرزاق سمرقندی
 مکرر از مجلدات مفقوده نقل میکند، و میگوید قسمت دوم از جلد چهارم که موجود
 است فقط يك نسخه از آن عجاله باقی است و آنهم در اکسفورد، و اینکه يك مورخ
 محمد حسن خان (ظ = اعتماد السلطنه) ادعا کرده است که نسخه کامل زبدة التواریخ را
 بدست داشته است گویا بی اصل است و دلیلی بر آن قائم نیست] (همه این مسطورات
 نقل از بارتولد است در دائرةالمعارف اسلامی) .

زبدة التوارىخ سلجوقیه :

من سابقاً بلافاصله پس از خروج این کتاب از طبع شرحی سخت در خصوص آراء سخیف مضحك شارلاتانه زوسهپایم که طابع ساده لوح آنها را در مقدمه کتاب درج کرده نوشته بودم و حالا (۱۹۳۹م) هر چه گشتم آن شرح را نیافتم، اگر وقتی پیدا شد در لای کتاب مزبور الحاق شود .

مثل خواب نظرم میآید که من آن شرح را وقتی نوشته بودم که کتاب چاپی مزبور را کسی - گویا آقای مینورسکی - بعنوان عاریه که من بینم بمن امانت داده بود و من چون نمیتوانستم مستقیماً در حاشیه آن کتاب آراء خود را بنویسم لابد در کاغذی علیحده نوشته بودم که بعدها پس از خریدن خودم يك جلد از چاپی این کتاب یادم لابد رفته که لای نسخه خودم بگذارم و لابد در گوشه همینطور مانده ، اگر وقتی بطور اتفاق پیدا شد فراموش نشود که بجای خود یعنی لای نسخه چاپی خودم در طرف چپ یعنی طرف مقدمه انگلیسی آن کتاب نهاده شود ، ان شاء الله الرحمن .

زبدة التوارىخ عبداللہ کاشانی :

تألیف عبدالله (جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی :
گزیده ص ۸ و حاجی خلیفه) .

در فهرست مشهد و مجلس و معارف و برقیور و Tauer (استانبول) و قاهره و ایندیافیس و وینه و بدلیان و کمبریج و پاریس و بریتیش میوزیوم از ریو و ذیل آن از همو و لیدن و این گراد و موصل و برلین نیافتم ، یعنی بعبارة آخری در هیچ فهرستی از فهرس که در محل دسترس من است نیافتم مطلقاً و اصلاً .

ولی در وجودش هم در سابق و هم فعلاً اصلاً و ابداً جای شبهه نیست :

اولاً تاریخ گزیده (ص ۸) آنرا در جزو ماخذ خود شمرده است : * و زبده و

تواریخ جمال الدین ابوالقاسم کاشی، و درص ۵۳۵ در فصل تواریخ آنها نیز از «زبدة التواریخ» نامی بدون تسمیه مؤلف نقل کرده است که با احتمال بسیار قوی بلکه بنحو قطع و یقین مراد همین زبدة التواریخ ابوالقاسم [عبدالله] کاشی باید باشد.

ثانیاً حاجی خلیفه اسم آنرا می برد، اگرچه از اینکه عبارت ابتدای آنرا ذکر نمیکند گویا چنین معلوم میشود که خود او را ندیده بوده است و نیز در اسم او و در تاریخ وفات او غلط فاحشی کرده و اقللاً صدسال دیرتر ضبط کرده است و نصه: «زبدة التواریخ بالفارسیة لابی القاسم جمال الدین محمد بن علی الكاشی المتوفی سنة ست و ثلاثین و ثمانمائة».

مسیو بلوشه در «مقدمه تاریخ مغول» ص ۱۴۹ احتمال داده است که حاجی خلیفه این فقره را از مقدمه مرآة الادوار مصلح الدین لاری نقل کرده باشد، چه او نیز در مقدمه کتاب مزبور (رجوع بفهرست بلوشه ۱: ۲۳۲) از جمله ماخذ خود «زبدة التواریخ لابی القاسم محمد بن علی الكاشی» را می شمرد، ولی من گمان میکنم که این احتمال ضعیفی باشد چه در عبارت مصلح الدین لاری کما رأیت نه لقب جمال الدین هست و نه تاریخ وفات او و حال اینکه این هر دو در عبارت حاجی خلیفه هست. پس قطعاً این اخیر یعنی حاجی خلیفه ماخذ دیگری داشته است برای نقل این عبارت، و احتمال هم میرود بعد از همه چیز که این زبدة التواریخ حاجی خلیفه غیر زبدة التواریخ مانحن فیه و مؤلف آن غیر مؤلف مانحن فیه باشد. چه نام مؤلف زبدة التواریخ حاجی خلیفه بانام مؤلف ما مخالف است و كذلك تاریخ وفات او یعنی ۸۳۶ که قطعاً با عصر عبدالله کاشی ما که معاصر رشیدالدین و اولجایتو بوده است واضح است که نمی سازد. ولی بنا بر این احتمال بغایت ممکن است که زبدة التواریخ حاجی خلیفه همان زبدة التواریخ لاری باشد چنانکه بلوشه احتمال داده است، گرچه قطعی است که حاجی خلیفه کما بینا عبارت خود را (چون لقب جمال الدین و تاریخ وفات او را متضمن است) از لاری که این دو را ندارد نقل نکرده است.

اینرا هم نگفته نگذاریم که احتمال ضعیفی میرود که مؤلف زبدة التواریخ گزیده یعنی « جمال الدین ابوالقاسم کاشی » غیر مؤلف تاریخ اولجایتو « ابوالقاسم علی بن عبدالله بن محمد الکاشانی » [و مؤلف زبدة التواریخ (ظ) مظنون برلین و میرزا اسماعیل خان افشار] باشد ، چه اسم مؤلف این دو کتاب اخیر چنانکه صریحاً و اضحاً هم در دیباچه تاریخ اولجایتو و هم در دیباچه نسخه بی اسم مظنوناً زبدة التواریخ برلین و هم در دیباچه تاریخ بی اسم اسماعیلیه نسخه میرزا اسماعیل خان افشار مظنوناً زبدة التواریخ مذکور است « ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی » است ، در صورتیکه نام مؤلف زبدة التواریخ مذکور در گزیده فقط « جمال الدین ابوالقاسم کاشی » است - یعنی کلمه « جمال الدین » علاوه دارد و ابدأ اسم او و اسم پدر و جدش را هم ندارد و فقط وجه اشتراکش با مؤلف زبدة التواریخ اولجایتو و نسخه برلین و افشار (= مظنوناً زبدة التواریخ) کنیه اوست یعنی ابوالقاسم و نسبت یعنی کاشی . این احتمال گرچه بسیار ضعیف است چه نبودن لقب « جمال الدین » در مقدمه تاریخ اولجایتو و زبدة التواریخ مظنون برلین و افشار دلیل عدم آن واضح است که نمیشود و نیز نبودن نام عبدالله بن علی بن محمد در عبارت گزیده نیز با تصریح او بکنیه او « ابوالقاسم » و نسبت او « کاشی » دلیل بر مغایر بودن اسم او با اسم صاحب تاریخ اولجایتو و زبدة التواریخ مظنون برلین و افشار نیز واضح است که نمیشود .

باری در کتابخانه دولتی برلین (پرچ نمره 368) نسخه از یک تاریخ عمومی که بر حسب دیباچه آن بایستی مشتمل باشد بر یک مقدمه و دو قسم محتوی بر تاریخ عام عالم از بدو خلقت الی فتح بغداد بدست هولاکو یعنی کما عبر عنه المؤلف نفسه تا آخر مستعصم آخر خلفای بنی عباس ولی در نسخه حاضره کما صرح به پرچ فقط نیمه اول کتاب موجود است و ذیل وقایع فقط تا حوادث سنه ۶۷۵ هجری ممتداست .
در نسخه مزبوره اسم خود کتاب ابدأ مذکور نیست (گرچه در ورقه a غلطاً

کسی نام « اب التواریخ » را نگاشته و نیز در کاغذ پاره که در طرف داخلی جلد کتاب چسبانیده شده نیز نام « جامع التواریخ » نوشته شده که هر دو عنوان کما صرح به پرچ و بلوشه غلط فاحش است) ولی صریحاً و واضحاً هم بتصریح پرچ و هم بنقل بلوشه در «مقدمه تاریخ مغول» (ص ۱۴۰ - ۱۴۲) که عین دیباچه نسخه مزبوره را [که مدتی از برلین خواسته بوده و نزد او عاریه بوده] نقل کرده نام مؤلف صریحاً و واضحاً « ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد القاسانی » مسطور است که در اتحاد آن مؤلف با مؤلف تاریخ اولجایتو که فقط دو نسخه از آن در تمام دنیا تا آنجائی که عموماً اطلاع دارند موجود است یکی در استانبول در کتابخانه ایاصوفیه (رجوع شود به Tauer نمره 382) و دیگری در پاریس (رجوع بفهرست بلوشه ج ۱ نمره ۴۵۰) که این اخیر سوادی است از همان نسخه اول استانبول (که برای مرحوم شفر برداشته اند)، ابدأ و اصلاً جای شکی باقی نمی ماند چه نام مؤلف آن کتاب یعنی تاریخ اولجایتو هم صریحاً و واضحاً من جمیع الوجوه بعینه همین طور یعنی « ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی » در دیباچه تاریخ اولجایتو مسطور است .

باری تکرار میکنم که این نسخه برلین چون نام خود کتاب در آن مذکور نیست معلوم نیست نام خود کتاب علی التحقیق چه بوده است [گرچه قریب بیقین است چنانکه خواهیم گفت که « زبدة التواریخ » بوده است] ولی قطع قطع یقین است که مؤلف آن کتاب با مؤلف تاریخ الجایتو یکی است بدون ادنی رایحه شک و تردیدی، پس این يك مسئله قطعیة یقینیة .

بلوشه در «مقدمه تاریخ مغول» (ص ۱۴۰ - ۱۵۰) فصل طویلی تحریر کرده و می خواهد در آن ثابت کند که رشیدالدین در جامع التواریخ تقریباً از سر تا باخر مسروق از تألیفات مختلفه همین عبدالله کاشانی است که در این باب ما در هامش ص ۱۴۴-۱۴۵ «مقدمه تاریخ مغول» «عقیده» او را بکلی رد کرده ایم و اینجا اعاده آن حرفه امانی کنیم .

بلوشه در فصل مذکور بدون اینکه دلیلی اصلاً و ابداً بیاورد بل ظاهراً فقط اتکاء بتصریح حاجی خلیفه که زبدة التواریخ نامی بجمال الدین ابوالقاسم محمد بن علی کاشی نامی نسبت میدهد [بلوشه از تصریح گزیده خبر نداشته] استنباط کرده است [ولی نمیگوید که استنباط کرده است بل ارسال المسلمات] که این قطعه از تاریخ که در کتابخانه برلین موجود است قسمتی از زبدة التواریخ کاشانی است و اگر چه این استنباط به قید من خیلی نزدیک بواقع است نه اتکاء بقول حاجی خلیفه لاخلاف الاسم و تاریخ الوفاة بالاسم و تاریخ محتمل وفاة کاشانی مؤلف تاریخ الجایتو بلکه اتکاء بنسخه میرزا اسماعیل خان افشار که قسمت اسماعیلیه آن فعلاً نزد من امانت است و در آنجا آقای اقبال صریحاً و واضحاً در پشت کتاب نوشته اند: تاریخ اسماعیلیه و نزاریه زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی، بتاريخ دیمه ۱۳۱۱ از روی نسخه سقیم متعلق بدوست ارجمندم آقای میرزا اسماعیل خان افشار استنساخ شد که این تصریح ایشان با اسم «زبدة التواریخ» با اینکه در متن کتاب - تا آنجا که من تتبع کرده ام - هیچ ندارد لابد از روی حدس و اجتهاد و استنباط ایشان، مثلاً از روی همین کتاب بلوشه یا غیر آن است. پس از اینکه زبدة التواریخ نامی کتابی از ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی فعلاً در طهران موجود است که موضوع آن مطنوناً [حیف که موضوع کتاب را از آقای اقبال بطور تفصیل و اشباع پرسیده ام یا پرسیده ام و یادم رفته است، بایستی از ایشان خواهش کنم که کتباً مینوشتند] تاریخ عام عالم بوده است و این قطعه نسخه برلین هم بتصریح دیباچه آن در تاریخ عام عالم بوده است ظن بسیار قوی بل متأخم بعلم حاصل میشود که نسخه بر این هم جزو همین کتاب آقای افشار یعنی قسمتی از همان کتاب بوده است باظهر احتمالات و چون نسخه آقای افشار که ما قلنا بتصریح آقای اقبال در پشت آن موسوم به «زبدة التواریخ» بوده است پس باز بهمان ظن قوی متأخم بعلم نسخه بر این هم که استنباط بلوشه نامش بالضرورة زبدة التواریخ خواهد بود [یعنی در صورتیکه که ما قلنا و ۹۱ درصد قید مهم همین است که اگر موسوم بودن نسخه افشار بزبدة التواریخ مسلم باشد یعنی از روی اجتهاد آقای اقبال

نباشد بلکه مصرح به در خود نسخه باشد] و هذا واضح .

باری باز تکرار میکنم برای توضیح مطلب که نسخه آقای افشار که سوادى از قسمت اسمعیلیه اش فعلاً روی میز من است يك چیز آن مسلم و قطعی و یقین است و يك چیز احتمالی و مظنون . آنچه مسلم و قطعی است آنست که نام مؤلف آن عیناً و عیناً و همان نامی است که در مقدمه تاریخ نسخه برلین و در سه مقدمه تاریخ اولجایتوی پاریس مسطور است ، یعنی ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی . پس این دوم مسئله قطعیه ، یعنی یکی بودن مؤلف نسخه افشار با مؤلف نسخه برلین و با مؤلف نسخه تاریخ اولجایتو [و اول مسئله قطعیه که ما ذکرنا در پیش یکی بودن مؤلف نسخه برلین بود با مؤلف تاریخ اولجایتو] . پس قطعی قطعی شد که مؤلف این سه کتاب موجود حی حاضر یعنی تاریخ اولجایتو و تاریخ نسخه برلین و قسمت نزاریه نسخه افشار و بالنتیجه اصل خود تمام نسخه افشار یکنفر و يك شخص است و آن ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی است .

و اما آن چیز احتمالی مظنون که ۹۹ در صد قریب بیقین است بودن اسم این نسخه آقای افشار «زبدة التواریخ» است در اصل نسخه و نبودن این اسم مکتوب بر پشت نسخه من و نتیجه اجتهاد و حدس و قیاس خود آقای اقبال از روی جفنگیات و روده - درازبهای بلوشه در کتاب مزبور یعنی «مقدمه تاریخ مغول» ص ۱۴۰-۱۵۰ .

تمام شد یادداشت‌هایی که میخواستم راجع باین سه کتاب یعنی تاریخ اولجایتو و نسخه برلین نمره 368 (از فهرست پرچ) و نسخه نزاریه موجود نزد من و مستنسخه از روی تاریخ بزرگتری متعلقه باقای افشار و راجع بمؤلف آنها یادداشت کنم فله الحمد والمنة علی ماوقفنا لتحقیق ماکنا نأمله . (39 . 2 . 3)

تألیف جمال الدین ابوالقاسم کاشی (گزیده ص ۸) : رجوع نیز برای ماخذی

که گشتم و ابدأ اسم این کتاب را در آنها نیافتم بوریقه^(۱) بهمین عنوان یعنی «زبدة - التواریخ عبدالله کاشانی» .

در تاریخ مغول آقای اقبال هم اصلاً و ابدأ ذکر از این زبدة التواریخ نیست و كذلك در «اساس فقه اللغة ایرانی» گایگر درج ۳ (ظ) . «در» تاریخ ادبیات فارسی برون اشاره بدان شده است فقط در ضمن تعداد مآخذ گزیده بدون هیچ هیچ شرحی و تفصیلی یا يك کلمه شیء زائدی بر دو کلمه خشک گزیده .

کذلك در «ترکستان» بارتولد ابدأ اسمی نه از زبدة التواریخ کاشانی و نه از خود او برده شده است .

در مقدمه «نامه تنسر» ، آقای مینوی اشاره بنسخه زبدة التواریخ کاشانی متعلق بمیرزا اسماعیل خان افشار کرده اند ولی اشاره دیگری از آن نیز که متعلق با آقای اقبال بوده کرده اند ولی این حرف ایشان گویا بنحو قطع و یقین باید سهو واضح باشد و نسخه آقای اقبال باید بدون شك فقط و صاف و ساده قسمتی از تاریخ عمومی جامع التواریخ باشد چه در عرض این چند سال که اینجا بودند و متصل صحبت از «زبدة» التواریخ کاشانی میشد اصلاً و ابدأ و بوجه من الوجوه هیچوقت نگفتند که نسخه از قسمتی از آن دارند .

زبر و بینة حروف :

شرحی از آن در بستان السیاحة ۷۹ .

زرق :

درست بمعنی نفاق یا بکلی قریب المعنی با آن : «زرق و نفاق

(بزم و رزم - در پشت آن یادداشت کرده ام) .

در سودی (بشرح دیوان حافظ) ۱۷۰:۳ زرق را در ردیف ریا انداخته که معلوم

۱- رجوع کنید به ص ۱۲۴ از همین جلد یادداشتهای قزوینی . (۱.۱) .

میشود که در نظر او زرق باریا مترادف یا متقارب المعنی بوده است: «یعنی زرق وریا بی ترک ایلام ای بکه».

در شعری دیگر از خود حافظ یا منسوب باو صریحاً زرق را باریا معاً در ردیف یکدیگر ذکر کرده است:

آتش زرق وریا خرمین دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو

(ص ۳۱۶)

زرکوب:

[شیخ الاسلام (شیراز نامه ۱۳۵، ۱۱۷) عز الدین مودود] متولد در ۵۶۲،

شیراز نامه ۱۱۸ - و متوفی در ۶۶۳ - ایضاً ص ۱۲۰ و شدالازار^a ۱۳۶ - <در شیراز نامه>

گوید یکصد و یکسال عمر کرد [بنی [ابی الفضل] محمد بن [معین الدین] محمود الذهبی

المشهور بزرکوب، شهر حال او در شدالازار^b ۱۳۵ - ۱۳۶^b و شیراز نامه ۱۱۷ - ۱۲۰ مسطور است.

ایضاً شیراز نامه استطراداً ۵۸ و ۵۹ و ۱۲۵ و ۱۲۹ و ۱۳۱ و ۱۳۹ م و ۱۵۴ و ۱۵۶.

پسر او سراج الدین الحسین (شیراز نامه ۱۳۵) متوفی در سنه ۶۶۴.

پسر دیگر او شیخ زین الدین علی بن عزالدین مودود زرکوب (شیراز نامه

ص ۱۳۹ استطراداً).

پسر دیگر او بنام ابوالفضل محمد بن مودود ص ۱۲۵.

نام و نسب خود مؤلف شیراز نامه ص ۲ و ۱۰۲ و ۱۰۸ و ۱۵۸.

رجوع برای نسب نامه کامل صاحب شیراز نامه بحاشیه ما بر شدالازار مقابل

ص ۱۳۶^b - ۱۳۷^a.

«این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین ابوالخیر بن حسن بن مودود

المشتهر بزرکوب شنیدم که...» (شیراز نامه ۱۰۸).

«و این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زرکوب

طاب ثراه استماع نمودم» (۱۰۲) .

« و این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زر کوب شنیدم که روایت فرمود از جد بزرگوار خود خواجه عزالدین زر کوب که ... »
 اجمالی از مآخذ راجع بشرح حال زر کوب معروف (عزالدین مودود بن محمد ابن محمود الذهبی المشتهر بزر کوب) در رریقه^۱ گفته شد . و گفتیم نیز که صاحب شیراز نامه از اولاد این زر کوب بوده است . بعدها در پی چیز دیگر می گشتم دیدم در حبیب السیر جزء ۱ از جلد ۳ ص ۲۸ در جزو معاصرین ارغون شرح حال «نجم الدین زر کوب» نامی را دارد با دو بیت او که این دو بیت خیلی معروف است .
 منم زر کوب و محصولم ز صنعت بجز فریادی و بانگی نباشد
 الخ

بعد در ریاض العارفین گشتم شرح حال همین نجم الدین زر کوب را با همین ابیات و بعضی ابیات دیگر دارد و او را تبریزی میخواند . پس بر فرض صحت این نسبت (یعنی تبریزی بقول ریاض العارفین) و این لقب یعنی نجم الدین (بقول حبیب السیر و ریاض العارفین) این زر کوب غیر زر کوب سابق یعنی عزالدین مودود خواهد بود ، چه عزالدین مودود شیرازی وجدشان اصفهانی الاصل بوده و اصلاً و ابداً خانواده شان ربطی بتبریز ندارند . پس حاصل اینکه دو زر کوب بوده اند ، بیکدیگر نباید اشتباه بشود .
 یکی عزالدین مودود زر کوب جدا اعلای صاحب شیراز نامه که شرح حالش در آن کتاب و در شد الازار مذکور و عصرش و تاریخ ولادت و وفاتش هر دو بکلی معلوم و واضح است .

دیگر این نجم الدین زر کوب که ابداً عصرش و تاریخ تولد و وفاتش و سوانح احوالش معلوم نیست و عجاله فقط ذکری که از او دیده ام چنانکه ذکر شد یکی در حبیب السیر است و دیگری در ریاض العارفین .

ولی الآن که بمظان مختلفه رجوع می کردم نام او را در فهرست شعرای

مونس الاحرار هم دیدم . پس معلوم میشود عصر او نسبتاً قدیمی است ، یعنی قبل از ۷۴۱ که تاریخ تألیف آن کتاب است این شخص موجود بوده است .

بعد ترجیع بند مفصلی از او که ظاهراً بل بنحو قطع و یقین باستقبال ترجیع بند سعدی « بنشینم و صبر پیش گیرم » است در همان کتاب یعنی مونس الاحرار دیدم ص ۴۱۲-۴۱۷ که از اینجا معلوم میشود که وی بظن قریب و یقین بعد از سعدی یا اقلاباً معاصر وی بوده است و قبل از ۷۴۱ در حیات بوده و شاید در آن سنه بازم هنوز زنده بوده و بعبارة اخری واضح شد که وی از شعراء او آخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم هجری بوده است * فله الحمد والمنة على الظفر بهذه الضالة و کتبه العبد الضعیف محمد بن عبدالوهاب بن عبدالعلی القزوی فی یوم الاثنين ۲۲ شوال ۱۳۵۶ هـ الموافق ۱۳ دسمبر ۱۹۳۷ المسیحی .

بعد الحمد لله دیدم که در گزیده ص ۸۲۵-۸۲۶ شرح حال مختصری از او دارد و صریحاً گوید معاصر ابقاخان بود ، پس وی از معاصرین سعدی است .



توضیحاً در کمال اختصار مضمون و ریقات سابقه را تکرار میکنیم . دوزر کوب بوده اند :

یکی عزالدین مودود عارف معروف و جد اعلاى صاحب شیراز نامه ، وی متولد در ۵۶۲ و وفات یافته در ۶۶۳ پس از صد و یکسال عمر بتصریح شیراز نامه .

دیگری از شعرای معاصر ابقاخان بوده بتصریح تاریخ گزیده، و ترجیع بند سعدی **<را>** جواب گفته، پس لابد مؤخر از زر کوب اولی بوده است یعنی وفاتش لابد مؤخر از وفات

* - و اینکه حبیب السیر او را در جزو معاصرین ارغون نوشته است صریحاً و واضحاً مؤید فرض اول، یعنی اینکه وی از رجال او آخر قرن هفتم بوده، میباشد - کما هو واضح . (م.ق.۰)

او بوده نه اینکه عصر اولی را درك نکرده بوده، چه کسی که معاصر با اباقاخان متوفی در سنه ۶۸۰ باشد تقریباً بنحو قطع و یقین عصر کسی را که در سنه ۶۶۳ یعنی ۱۷ سال قبل از وفات اباقاخان وفات یافته بوده البته درك کرده بوده ولی لابد در اوایل عمر خود سنین بکلی او آخر عمر آن پیر معمر صد و یکساله را درك کرده بوده است.

بعد دیدم که آقای محمد علی تربیت در « دانشمندان آذربایجان » بدون ذکر مأخذ ولی گویا مأخذشان یا روضات الجنان نامی است (۴) یا روضه الاطهار از روی سنگ مزار او در تبریز تاریخ وفات او را «خامس عشر رجب سنه اثنتین و عشر [کذا] و سبعمائة» نگاشته است. اگر «عشر» محرف عشرین نباشد (چنانکه عطف آن بواو عاطفه بر اثنتین و عدم حذف نون اثنتین مؤید این احتمال یعنی محرف بودن عشر از عشرین است) پس وفات نجم الدین زرکوب در سنه ۷۱۲ خواهد بود. ولی اگر چنانکه من گمان میکنم عشر محرف عشرین باشد پس وفات او در سنه ۷۲۲ خواهد بود.

باقی ماند يك مسئله و آن اینست که ممکن است از روی نسب نامه این نجم الدین زرکوب که در کتاب مذکور یعنی دانشمندان آذربایجان مسطور است هکذا: «نجم الدین ابوبکر بن محمد بن مودود الطاهری» که این نجم الدین زرکوب هم از همان خانواده زرکوبیان که صاحب شیراز نامه از آنهاست باشد چه [عزالدین] مودود که مقدم نام جد اعلای این طایفه است که او ملقب بزرکوب بوده و همه اعضای متأخر این طایفه که معروف بزرکوب بوده اند از لقب این مودود مأخوذ بوده است این لقب ایشان رجوع بملاحظات ما در این خصوص در ورقه بزرگت علیحده راجع به نسب نامه صاحب شیراز نامه.

|| 38 . 8 . 13 : صلاح الدین زرکوب («سعدی نامه» ص ۶۹۹ ح ۲) تحقیق شود

انشاء الله کیست این صلاح الدین زرکوب و آیا از همان طایفه زرکوب صاحب شیراز نامه است؟

جلوس

۱۱۶۳	کریمخان
۱۱۹۳	زکی خان
۱۱۹۴	صادق خان
۱۱۹۶	علیمرادخان
۱۱۹۹	جعفر خان
۱۲۰۳-	لطفعلی خان

(۱۲۰۹ بقاجار منتقل شد)

زین الدین [المظفر] بن سیدی الزنجانی:

که در مقدمهٔ مرزبان نامه نام او برده شده است و بغلط ما سیدی چاپ کردیم بجای «سیدی» نامش در تاریخ السلجوقیه اعمادالدین الکاتب برده شده است، بعد از فصد جاوای جاندار و فوت او از ورم موضع فصد در زنجان در سنه ۵۴۱ هیکوید و فی ذلك يقول زین الدین المظفر بن سیدی الزنجانی من قصیده:

عشرون الف مهند قد اُصلتت قلت مضاربها نکیة مبضع

(B. N. Arabe 2146, f. 139^b) طبع هوتسما ص ۲۰۴.

|| بعد الحمد لله شرح احوال زین الدین مظفر مذکور در تدوین رافعی (ص ۴۸۹

از نسخهٔ قاهره) در باب میم بدست آمد و نصه:

«المظفر بن السیدی بن المظفر السامانی ابوالنجم الزنجانی كانت اليه الاعمال الجلیلة من جهة السلطان و وساد (۲۲) للسلطان ملکشاه بن محمود و اشعاره و رسائله مشهورة وله قصائد فی مدح امیر المؤمنین المسترشد و المقتفی و المستنجد رحمهم الله

وله كتاب التوسل الى التوسل نفذه [= انفضه ؟] الى حضرة المسترشد وقد امر به منها
 [كذا ؟] وورد قزوين في عهد الامام احمد الغزالي رحمه الله وبعده و رأيت كتيب في
 صدر كتاب الى صديق له اقول لصاحب ضمت الكأس شاملهم (البيتين المذكورين في
 ابن خلكان في ترجمة الكيا الهراسي ١ : ٣٨٥ منسوبين الى يزيد) الا ان اهني (ظ : اهنا)
 العيش ما بهجت به صروف الليالي والحوادث نوم [هذا البيت المذكور في هامش ابن خلكان
 طبعة طهران في الموضوع المذكور مع باقى ابيات القصيدة] ، وقال في خلال الكتاب كان
 امامنا الغزالي احمد رضى الله عنه يعاق بعض غلمانه [ظ : غلمان] شرف الدولة وفتح
 بقزوين فيبينما صعد المنبر [كذا] في جامعها واطرق عليه رسمه (كذا ؟) اذ دخل الغلام
 كما شاء الغرام فر فع رأسه الامام وانشد :

لما تأملته يفتر عين برد	ولاح (لى؟) فى قميص غير مزرور
و دب ماء الحيا فى صحن دجنته	مثل العقار بدت فى ضر مخمور
اسبلت دمعى على خدى منهما	و قلت وا هربا من هتك مستور

و طرح عمامته الى القراء و نزل عن المنبر و ساعده الجماعة من الاكابر و دخل الخانقاه
 الذى يشرع الى الجامع بابه و انفض المجلس و كانت علاقته كما تليق بمحلة الشريف
 من العفة والنزاهة لقاءه الله رضوانه و روحه و ربحانه (التدوين فى ذكر اخبار قزوين
 للرافعى ص ٤٨٩^(١)).

١ - نگاه كنيد به نسخه عكسى التدوين متعلق به كتابخانه مرحوم قزوینی كه اکنون در
 كتابخانه دانشكده ادبيات محفوظ است . (١.١).

حرف ((س))

س

ساز:

(فعل بمعنی ساز بزن و همچنین سایر صیغ آن غیر فعل امر . ولی عَجَالَةً نمیدانم
مصدر این فعل باین معنی ساختن است یا سازیدن).

ساعمر پرکن که برف گون آمد روز زان باده که لعل هست از آن رنگ آموز
بردار دو عود را و مجلس بفروز يك عود بساز و آن دگر عود بسوز
(از رباعیات منسوب بنخام ، مجموعه اکسورد)

و نیز :

مطرب مجلس بساز زمزمه عود ساقی ایوان بسوز مجمره عود
(بدایع ص ۲۲۹)

و نیز :

گاه گفتن بیا و چنگ بزن گاه گفتن بیا و رود بساز
(فرخی بقل آقای اقبال از آن)

و نیز :

سازنده اگر چه ساز نیکو سازد اما بی ساز ساز چون بنوازد
من آینه ام که می نمایم او را او خالق من که او مرا میسازد
(شاه نعمه الله ص ۵۴۶)

و نیز علی احتمال قوی این بیت حافظ :

چنگ بنواز و بساز از نبود عود چه باك آتشم عشق و دلم عود و تنم مجمر گیر
(غزل ۲۵۲)

زهر سازی خوش نمیسازد مگر عودش بسوخت کس ندارد ذوق مستی می گساران را چه شد
(حافظ خلخالی ص ۱۱۷)

وقت طرب خوش یافتیم آن دلبر طنّاز را ساقی بیار آن جام می مطرب بساز آن ساز را
(سعدی ، طبیات ۱۰)

و نیز درین بیت حافظ در غزل ۳۷۶ :

ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنرست چون از این غصه ننالیم و چرا نخروشیم
قطعاً مراد از «ارغنون ساز» نوازنده ارغنون است، یعنی «ساز» اینجا صفت مشبّهه
است از سازیدن (یا ساختن؟) بمعنی نواختن ساز نه از ساختن بمعنی بعمل آوردن و
صنع . ولی مقصود ازین استعاره را یعنی اطلاق «ارغنون ساز» بطور استعاره بر فلک
و علاقه مشابّهت مابین آن دو را عجالةً نفهمیده‌ام .

در ضمن تفحص از معنی حقیقی و کنایه ارغنون دیدم برهان میگوید : « و بعضی
گفته‌اند که ارغنون ساز و آواز هفتاد دختر خواننده و سازنده است که همه یک چیز را
بیکبار و بیک آهنگ باهم بخوانند و بنوازند » ، و این صریح صریح است کماتری که
«سازنده» بمعنی نوازنده ساز خیلی مستعمل بوده است و حتی در ثر و گویا همین امروزه
نیز بهمین معنی در محاورات مستعمل است . پس واضح شد که سازیدن (یا ساختن؟)
[و در هر صورت امر و مضارع و اسم فاعل و صفت مشبّهه او یعنی صیغی که زاء در آن ظاهر
همیشه] باین معنی یعنی نواختن ساز بکثرت مستعمل بوده است ، و مقصود از «ارغنون ساز»
بدون شبهه زهره است بقرینه این شعر دیگر او :

«در زوایای طربخانه جمشید فلک ارغنون ساز کند زهره بآهنگ سماع
(۲۹۳)

رجوع شود بوریقه «حافظ» (بعضی امثله تجرید) در جمله معترضه بین دو [] .
بسازی مطرب خوشخوان خوشگو بشر فارسى صوت عراقى
(۴۶۰)

ساس :

بمعنی حشره کوچک معروف عربی فصیح است ، قال فی اللسان : «السوس والساس